

آزادی و خودمختاری انسان از دیدگاه کانت و نقد و بررسی آن

محمد محمدرضایی *

چکیده

کانت، حوزه عقل نظری را ناتوان از اثبات خودمختاری و آزادی انسان می‌داند، و می‌کوشد از طریق عقل عملی یا اخلاق، آن را به عنوان اصل موضوع اثبات نماید. وی اعتقاد دارد که اگر آزادی و خودمختاری بخواهد صفت چیزی باشد، باید صفت اراده باشد. او اراده آزاد را با اراده خودمختار هم‌سان می‌داند؛ یعنی اراده هنگامی آزاد است که علت ایجاد آثار و اعمالی باشد، در حالی که خود معلول امر دیگری نباشد. او از معنای سلبی آزادی، به معنای ایجابی آن منتقل می‌شود و قانون حاکم بر آن، خودتحمیلی یا خودمختارانه باشد؛ یعنی قانون حاکم بر خود را خود وضع نماید. او همچنین اراده آزاد را با اراده تحت قانون اخلاقی یکی می‌داند و البته به این معنا نیست که افرادی که غیر اخلاقی عمل می‌کنند، آزاد نیستند. کانت تا آنجا پیش می‌رود که اخلاق دینی را «دیگر آیین» و در نتیجه منافعی با خودمختاری انسان می‌داند. این دیدگاه کانت در مقاله حاضر مورد نقد قرار گرفته و اثبات شده است که اخلاق دینی منافاتی با خودمختاری انسان ندارد.

کلید واژه‌ها: کانت، خودمختاری، اراده، عقل عملی، اخلاق دینی، اراده نیک، اراده آزاد، دیگرآیینی.

مقدمه

ایمانوئل کانت (۱۸۰۴-۱۷۲۴) یکی از بزرگ‌ترین فیلسوفان مغرب زمین، دیدگاه خاصی در باب آزادی انسان دارد. این مقاله بر آن است تا ضمن ارائه دیدگاه کانت در این باره، آن را مورد نقد و بررسی قرار دهد.

کانت، عقل محض را به دو حوزه عقل نظری و عقل عملی تقسیم می‌کند. او در حوزه عقل نظری معتقد است که اصلاً معرفت، ترکیبی از داده‌های حسی و صورت‌های ذهنی است و صورت‌های ذهنی، هنگامی کاربرد صحیحی دارند که فقط بر اساس داده‌های حسی به کار گرفته شوند. در نتیجه امور ماوراء حسی نظیر نفس و خدا را نمی‌توان مورد تفکر و استدلال نظری قرار داد. به نظر کانت همه استدلال‌هایی که برای اثبات وجود و سایر صفات نفس به کار گرفته شوند، متضمن مغالطه‌اند: اولاً ما مجاز نیستیم که هیچ صورتی از صورت‌های ذهن را بر آنها به کار گیریم و ثانیاً حد وسط در این استدلال‌ها به یک معنا به کار برده نشده است، در یک مقدمه به معنایی و در مقدمه‌ای دیگر به معنایی دیگر به کار رفته است. در نتیجه در حوزه عقل نظری، هیچ حکمی درباره نفس نمی‌توان کرد که از آن جمله‌اند: اختیار، آزادی، جاودانگی، جوهریت و بساطت نفس.

اما کانت سعی می‌کند در حوزه عقل عملی، آزادی، جاودانگی نفس و خدا را با عنوان اصول موضوعه عقل عملی اثبات نماید. آنها، گزاره‌ها و اموری هستند که وجود قانون اخلاقی بر آنها مبتنی است ولی خودشان، اعتبارشان را از وجود قانون اخلاقی اخذ می‌کنند. بنابراین کانت، آزادی و خودمختاری انسان را از طریق قانون اخلاقی اثبات می‌نماید و حتی آزادی و قانون اخلاقی را لازم و ملزوم می‌داند (Kant, 1956, p.127).

آزادی انسان

کانت برای اثبات آزادی انسان، از اراده آزاد یا مختار مدد می‌گیرد و می‌گوید: اراده آزاد معادل اراده خودمختار است و به تعبیری، آن یک گزاره تحلیلی است که با صرف تحلیل اراده آزاد، خودمختاری و آزادی انسان اثبات می‌شود (Kant, 1972, p.108; Paton, 1953, p.207). کانت می‌گوید اگر آزادی را فرض کنیم که صفت چیزی است، آن باید صفت اراده باشد. اراده

خود نوعی علیّت است که به موجودات زنده، از آن حیث که عقلانی‌اند تعلق دارد (Ibid, p.107) یعنی اراده توانایی تولید آثار و معلول‌هایی را چه در جهان خارج که همان اعمال باشند و چه در عالم ذهن که همان احکام هستند، دارد. هنگامی که اراده تصمیم می‌گیرد که فعالیتی را انجام دهد حتی اگر نتواند حوادث فیزیکی و جسمانی را تحت تأثیر قرار دهد (فی المثل افراد فلج) باز می‌تواند در عالم ذهن، یک سلسله احکامی را ایجاد نماید. هم‌چنین از آنجا که اراده، همان توانایی موجود عقلانی برای عمل کردن است، باید آگاهانه باشد؛ به تعبیری، اگر موجودات عقلانی را موجوداتی برخوردار از اراده تصور کنیم، مثل آن است که آنان را موجوداتی تصور کرده‌ایم که از علیتشان در مورد عمل آگاهی دارند (Ibid, p.109).

آزادی اراده

اگر بنا است که اراده را آزاد تصور کنیم، باید در نظر بگیریم که اراده قدرت ایجاد آثار و اعمال را دارد، ولی خود دیگر معلول چیز دیگری واقع نشده است، یا این‌که علیت آن به وسیله موجود دیگری ایجاب نشده است. آزادی در مقابل "ضرورت طبیعی" است. ضرورت طبیعی مشخصه همه اعمال علیّی در طبیعت مادی است (Ibid, p.107).

در سراسر طبیعت ضرورت حاکم است، یعنی این‌که هر حادثه‌ای معلول حادثه سابق بر آن است، مانند کارکرد اجزاء یک ماشین که در آن حرکت هر جزء، معلول حادثه‌ای قبل از آن است. برای روشنی، به یک مثال دیگر توجه نمایید.

اگر یک توپ بلیارد متحرک به توپ ساکن برخورد کند، توپ اول سبب حرکت توپ دوم می‌شود. توپ اول به صورت خودانگیخته و مختارانه علت حرکت توپ دوم نیست. توپ اول تنها به این دلیل علت حرکت توپ دوم است که به وسیله چوب بلیارد به حرکت درآمده است. معلول و اثر توپ اول، حرکت توپ دوم است اما خود حرکت توپ اول، معلول امر دیگری، یعنی ضربه چوب بلیارد است و به تعبیری، عمل علیّی توپ اول، ضروری است نه آزاد و خودجوش. در طبیعت، هر عملی ضروری است و در آن هیچ آزادی وجود ندارد و هر حادثه‌ای، معلول حادثه پیشین است (Paton, 1953, p.209).

اگر اراده فاعل عقلانی بخواهد به عنوان فاعل آزاد تصور شود، باید به این معنا باشد که علل خارج از او، اعمال علیّی او یا به تعبیر دقیق‌تر، اراده و خواست‌های او را متعین نکند. علل خارجی نه تنها شامل نیروهای مادی، احساسات و داده‌های حسی است که از بیرون عرضه می‌شوند، بلکه تصوراتی را که از این احساسات حاصل می‌شوند، هم‌چنین عواطف برخاسته از این تصورات و امیال برخاسته از این عواطف را نیز فرامی‌گیرد. نباید فراموش کرد که به نظر کانت، کل سلسله و توالی حوادث در حس درونی به‌خصوص توالی احساسات، تصورات، عواطف و امیال، همانند اشیاء مادی تحت حاکمیت ضرورت طبیعی هستند (Kant, 1956, p.101). ولی به رغم سلطه ضرورت طبیعی، باز می‌توانیم آزادی و خودمختاری را به انسان نسبت دهیم؛ زیرا اگر انسان آزاد نباشد، اخلاق بی‌معنا می‌شود. آزادی که ما به انسان نسبت می‌دهیم به این معناست که اراده انسان می‌تواند قدرت ایجاد آثاری را داشته باشد، بدون این‌که به وسیله چیزی غیر از خودش متعین شود؛ یا به تعبیر دیگر، اراده هنگامی آزاد است که چیزی بیگانه از او، او را ضرورت ندهد، یا تأثیر عوامل خارجی به حدّی نباشد که فاعل، کنترل و سلطه‌ای بر فعل نداشته باشد. آنچه تا کنون درباره آزادی و خودمختاری بیان کردیم، آزادی به معنای سلبی است، ولی همین معنای آزادی راه را برای مفهوم ایجابی آزادی هموار می‌سازد.

مفهوم ایجابی آزادی

کانت برای این‌که نشان دهد که آزادی معادل خودمختاری اراده است، باید از معنای سلبی به معنای ایجابی آزادی منتقل شود. او تلاش می‌کند که این‌کار را از طریق مفهوم علیّت انجام دهد. او اراده را به معنای علیّت آزاد تعریف کرده است. کانت می‌گوید: مفهوم علیّت مستلزم مفهوم قانونی است که بر طبق آن معلول به واسطه چیز دیگر، یعنی علت ایجاد شود، یا رابطه علت و معلول به عنوان یک قانون اظهار می‌شود. حال بر اساس این تحلیل، اراده آزاد، چون یک نحوه علیّت است، بر طبق قانونی متعین می‌شود. اصولاً اراده بی‌قانون، بی‌معناست (Kant, 1972, p.107). اما قانون خودمختاری، اصولاً با قانون علیّی و معلولی اشیاء طبیعی متفاوت است، زیرا اراده‌ای که تحت حاکمیت قوانین ضرورت طبیعی است، آزاد نیست، به علت آن‌که طبق چنین قوانینی - اعم از مادی و روانی - عمل علیّی در یک روند طولانی، معلول را چیزی

غیر از خود فاعل قرار می‌دهد و هیچ‌کس آن را آزادی نمی‌داند. بنابراین اگر اراده آزاد نمی‌تواند بی‌قانون باشد، قوانین آن باید متفاوت از قوانین طبیعت باشد (Paton, 1935, p.212). در طبیعت، عمل علی علت فاعلی، خود معلول امر دیگری است، یعنی خودجوش و خودانگیخته نیست. این سخن بدین معناست که قانون حاکم بر عمل علی در طبیعت خودتحمیلی نیست، بلکه از جانب امر دیگری تحمیل یا وضع می‌شود. این آن چیزی است که کانت آن را دیگرآیینی می‌نامد. از این رو اگر بناست که قوانین آزادی را از قوانین طبیعت متمایز سازیم، می‌توانیم بگوییم که خصیصه اساسی قوانین آزادی، خودتحمیلی بودن است. بنابراین عمل علی خودجوش اراده آزاد، باید بر طبق قانون خودتحمیلی واقع شود و این دقیقاً همان معنای خودمختاری است.

اراده آزاد، باید به گونه‌ای تصور شود که تحت اصل خودمختاری عمل کند. یعنی این‌که بتواند بر اساس دستورها و ماکزیم‌هایی عمل کند که در عین حال می‌توانند به عنوان قانون عام، اراده شوند. در این صورت، می‌توان این احکام را احکام خود اراده فرض کرد. هم‌چنین می‌توان از راه‌های دیگری نیز اثبات نمود خودمختاری انسان به معنای آن است که اراده، قوانین خود را خود باید وضع نماید نه به کمک یا توسط دیگران:

۱. خودمختاری اراده و غایت فی نفسه بودن انسان

با توجه به این‌که مطابق نظام فلسفه اخلاق کانت، انسان غایت فی نفسه رفتار اخلاقی است و بر اساس آن باید واضع قوانینی باشد که از آنها اطاعت می‌کند، - زیرا در اجرای قوانینی که اراده واضع آنها نباشد، از شخص انسان یا فاعل عقلانی به عنوان وسیله‌ای صرف استفاده می‌کند - بنابراین کانت از غایت فی نفسه بودن انسان یا فاعل عقلانی نیز نتیجه می‌گیرد که فاعل عقلانی باید واضع قوانین خود باشد (Kant, 1972, p.93)، زیرا به نظر کانت، یکی از معیارهای اخلاقی بودن دستورهای عقل آن است که بتوان چنین دستوری را در قالب صورت‌بندی غایت فی نفسه قرار داد که عبارت است از: «چنان عمل کن که انسانیت را چه در شخص خود و چه در شخص دیگران، همواره و در عین حال، به عنوان غایت به کار بری نه صرفاً به عنوان وسیله» (Ibid, p.91).

بنابراین بر اساس چنین تحلیلی، اگر قانون اراده از جانب دیگری وضع شود، یعنی خودمختار نباشد، با غایت فی نفسه بودن انسان سازگار نیست. مثلاً در حکومت مستبدان، از فرودستان در

جایگاه «وسیله صرف» استفاده می‌شود، زیرا قانون را مستبدان برای فرودستان وضع می‌کنند. اگر فرودستان قانون عمل خود را خود وضع می‌نمودند، دیگر وسیله صرف نبودند.

۲. خودمختاری اراده و تکلیف اخلاقی

کانت معتقد است که اراده نیک، اراده‌ای است که از سر تکلیف عمل می‌کند. تکلیف اخلاقی، مطلق و نامشروط است. در تکلیف اخلاقی هرگونه علاقه و میلی طرد می‌شود، زیرا امر اخلاقی مانند امر شرطی نیست که مشروط و مقید به خواهش یا تمایل نفسانی یا مصلحت باشد. اراده-ای که به دلیل میل، تابع قانون نیست، فقط می‌تواند تابع قانونی باشد که خود وضع می‌کند و این معنای خودمختاری است. به تعبیر دیگر، برای فهم خودمختاری اراده، باید نظریات کانت در باب اراده نیک و تکلیف را بررسی نماییم. کانت می‌گوید: «تنها چیزی که بدون قید و شرط نیک است، اراده نیک است و اراده‌ای نیک است که از سر تکلیف باشد» (Ibid, p.100).

او می‌گوید اعمالی که صرفاً مطابق تکلیف‌اند و نه از سر تکلیف، ارزش اخلاقی ندارند. فروشنده‌ای که برای رونق کسب خود با کودک خردسال نیکو برخورد می‌کند، عمل وی ارزش اخلاقی ندارد. در همه مواردی که عمل از سر تکلیف نیست، محرک و انگیزه آنها میل خاصی است. اراده نیک، هنگامی نمودار می‌شود که فرد دقیقاً به تکلیف خود عمل کند، نه این‌که از سر میل خاصی به انجام آن بپردازد.

حال اگر فرض کنیم که موجودات عقلانی تابع قانونی باشند که به وسیله خودشان وضع نشده و از اراده خود آنان برنخاسته، در آن صورت باید عاملی خارجی موجود را به حرکت وادارد تا بر طبق قانون عمل کند. برای اخلاقی بودن، عامل باید به گونه‌ای خاص عمل کند و یا به روش خاصی به بیرون از خود پاسخ دهد. برای مثال، هنگامی که سرباز از فرمانده خود به دلیل ترس از بازداشت‌گاه اطاعت می‌کند، محرک او مصلحت و دوراندیشی است. اما هرگاه فرمان را به دلیل این‌که قانون و تکلیف اخلاقی او است اطاعت کند، عمل او اخلاقی است. در این صورت او باید فرمان را بر خودش تکلیف یا تحمیل کند. بنابراین ضرورت اخلاقی الزام که در "باید" اخلاقی متبلور می‌شود، مبتنی بر خود عقل است نه اقتدار دیگری. از این رو اعتبار حکم اخلاقی مبتنی بر چیزی غیر از میل است. پس انگیزه عمل در یکی، احترام به اقتدار فرمانده است و در دیگری احترام به قانون. خودمختاری اراده نیز چیزی غیر از این نیست، یعنی چنان

عمل کن که اراده بتواند خود را واضع قانون عام بداند. بنابراین بر اساس دیدگاه کانت، اراده آزاد هنگامی آزاد است که خودمختار باشد، یعنی قانون حاکم بر خود را خود وضع کند، به تعبیر دیگر، قانون، خودتحمیلی باشد نه این که دیگری آن را وضع کند (Liddell, 1970, p.163).

اراده نیک و خودمختاری

از این عقیده کانت که اراده آزاد و اراده تحت قانون اخلاقی یا امر مطلق یک چیز است، یا این که اراده نیک تنها اراده آزاد است، این مشکل پدید می‌آید که تصور می‌شود که مردمی که غیراخلاقی عمل می‌کنند، آزاد و خودمختار نیستند؛ زیرا قبلاً مطرح شد که اگر اراده بخواهد آزاد باشد، قانون آن باید خودتحمیلی و خودمختارانه باشد. قانون خودمختارانه همان ذات و اساس امر اخلاقی است. بنابراین، اراده تحت قانون خودمختار، همان اراده تحت قانون اخلاقی و امر مطلق است و اراده‌ای که تحت سلطه قانونی اخلاقی باشد، اراده نیک است (Kant, 1972, p.118). این مطالب این إشکال را پدید آورده که آیا به نظر کانت، تنها اراده نیک، آزاد است و اراده بد یا اراده‌ای که تحت سلطه قانون اخلاقی نباشد، آزاد نیست و مردمی که دارای چنین اراده‌ای هستند نمی‌توانند مسئول اعمالشان باشند؟

ممکن است در ابتدا چنین به نظر برسد که به نظر کانت، جواب مثبت باشد، اما چنین تصویری اشتباه است، زیرا کانت با صراحت بین اراده تحت قوانین اخلاقی و اراده‌ای که همواره قوانین اخلاقی را تبعیت می‌کند، تمایز قایل شده است. تحت قوانین اخلاقی بودن، اذعان به امر مطلق است نه بالضروره اطاعت از آن؛ یعنی ممکن است ما قانون اخلاقی را بدانیم، ولی تمایلات، مانع عمل به آنها شوند.

بدون شک، کانت از ما می‌خواهد که آزادی را در شناخت صرف امر مطلق فرض کنیم: "من باید" مستلزم "من می‌توانم" است. در واقع مثال‌هایی را که کانت برای توضیح نظریه‌اش در باب آزادی به کار می‌برد، تقریباً مثال‌هایی از عمل اخلاقی بد، نظیر دزدی و دروغ‌گویی است (Kant, 1952, p.168).

انسان بد می‌توانست به صورت دیگری عمل کند. هیچ معنایی برای این گفته که «او باید به صورت دیگری عمل کند» و هیچ توجیهی برای «سرزنش از کار خطایی که انجام داده

است»، وجود ندارد مگر این که او آزاد باشد. بنابراین کانت عقیده ندارد که ما تنها مسئول اعمال خوبمان هستیم نه اعمال بد، بلکه عقیده او این است که در قبال هر دو نوع اعمال مسئولیم (Kant, 1972, p.118; Paton, 1953, p.213).

به تعبیر دیگر، کانت بر این باور است که همه موجودات عاقل از آن حیث که امر مطلق را الزامی بر اعمالشان اذعان می‌کنند، آزادند. کسانی که این الزام را نقض می‌کنند از آن حیث که عقلانی هستند، اذعان دارند که خطا کرده‌اند، زیرا قبول دارند که امر مطلق الزام مناسب را بر اراده‌شان وارد می‌کند. موجودی که امر مطلق را نقض می‌کند و اذعان نمی‌کند که خطا کرده است، نباید امر مطلق را به عنوان الزام بر اراده‌اش بپذیرد. چنین موجودی نمی‌تواند خود را عقلانی بینگارد. بنابراین موجود از آن حیث که عقلانی است، اذعان می‌کند که امر مطلق، الزام کننده اراده‌اش می‌باشد.

خودمختاری اراده و دیگرآیینی

«دیگرآیینی» در مقابل خودمختاری است و به معنای قانون دیگری یا قانونی است که از بیرون و یا به وسیله غیر، وضع می‌شود و یا به تعبیری، دیگرآیینی بر هر اصلی اطلاق می‌شود که مبتنی بر خودمختاری اراده نیست. هرگاه اراده، خود، قانون خود را وضع نکند، اراده، اعمالش را بر اساس اصل دیگرآیینی متعین می‌نماید. همان‌گونه که قبلاً مطرح شد، به نظر کانت اراده خودمختار، هم‌سان با اراده‌ای است که از سر تکلیف عمل می‌کند. اراده‌ای که از سر تکلیف عمل نکند، باید از سر تمایل یا نفع شخصی عمل کند. کانت تمام مکاتب و نظریات اخلاقی را که تلاش می‌کنند اخلاق را بر اصولی غیر از اصول خودمختارانه مبتنی کنند، دیگرآیینی می‌نامد. اخلاق دیگرآیینی یا مبتنی بر عقل است یا بر تجربه، که در مجموع در چهار گروه طبقه‌بندی می‌شوند:

اصول مبتنی بر تجربه، یا الف) مبتنی بر اصل لذت‌اند، یا ب) مبتنی بر احساس اخلاقی‌اند؛ اصول مبتنی بر عقل هم یا ج) مبتنی بر اصول آرمان‌گرایانه‌اند یا وجودی که مأخوذ از مفهوم انتزاعی کمال انسانی است؛ یا د) مبتنی بر اراده خدا به عنوان علت تعیین بخش اراده ما.

کانت با اخلاق مبتنی بر لذت‌گرایی یا احساس اخلاقی مخالف است؛ چون معتقد است این اخلاق‌ها مبتنی بر تجربه‌اند، و تجربه نمی‌تواند ضرورت و کلیت نامشروط مورد نیاز قانون

اخلاقی را فراهم آورد. همچنین لذت و احساس اخلاقی در یک شخص می‌تواند کاملاً متفاوت با دیگری باشد؛ در نتیجه نمی‌تواند کلیت پیدا کند.

کانت با اخلاق مبتنی بر مفهوم انتزاعی کمال انسانی نیز مخالفت می‌کند؛ زیرا مفهوم وجودی کمال، مفهومی تهی و نامشخص است. همچنین کانت با اخلاق دینی بدین دلیل مخالفت می‌کند که اخلاق دینی، خودمختاری انسان را از بین می‌برد (Kant, 1972, p.103).

کانت به صراحت اعلام می‌دارد که اخلاق از آن حیث که مبتنی بر مفهوم انسان به عنوان فاعل مختاری است (و فقط از آن جهت که مختار است به واسطه عقل خودش، خود را به قوانین مطلق ملزم و تکلیف می‌کند)، نه نیازمند تصور موجود دیگری بالای سر انسان است تا تکلیف خود را بفهمد یا بشناسد و نه محتاج انگیزه‌های غیر از خود قانون تا به وظیفه خود عمل کند.... بنابراین اخلاق به خاطر خودش به دین نیاز ندارد، و به برکت عقل عملی محض، خودکفا و بی‌نیاز است (Kant, 1960, p.3).

با توجه به این که کانت اخلاق را بر اصل «استقلال و خودمختاری اراده» بنا کرده است، بدیهی است که هر سلطه‌ای غیر از اراده، از جمله عواطف، ترس، امید و اقتدار امور طبیعی و ماورای طبیعی را برای اراده نفی کند و این دلیل اساسی است که چرا کانت اخلاق را بر دین مبتنی نکرده است.

بنابراین به نظر کانت، خودمختاری اراده نمی‌تواند مبتنی بر چیزی غیر از خود عقل باشد و اگر ما اخلاق را سرسپردگی و وفاداری به اراده خدا بدانیم، در معرض دیگرآیینی اراده قرار گرفته‌ایم، یعنی اگر ما خدا را به عنوان پاداش دهنده و عقوبت کننده در پس قانون اخلاقی قرار دهیم، از قاعده احتیاط تبعیت کرده‌ایم و انگیزه‌ها برای اطاعت از قانون اخلاقی ترس از عقوبت و امید به پاداش خواهد بود و این کار ارزش اخلاقی ما را از بین می‌برد.

ادیان تاریخی مدعی‌اند که متون مقدس، منبع نهایی حقیقت دینی است و انسان باید در برابر آن خاضع باشد، اما به نظر کانت، تنها غرض از تلاوت متون مقدس، اصلاح انسان است، بنابراین کتاب مقدس باید مطابق قانون اخلاقی تفسیر شود نه برعکس.

ما محتویات کتاب مقدس را تنها هنگامی «وحی معتبر» لحاظ می‌کنیم که تعلیم اخلاقی آن بتواند هماهنگ با قواعدی باشد که قبلاً صحت آنها را بر اساس دلایل کاملاً عقلانی

شناخته‌ایم. این بدین معناست که ما اغلب باید کتاب مقدس را تفسیر رمزی کنیم نه تفسیر لغوی و منطوقی (Ibid, p.81-95).

نقد و بررسی

نقد و بررسی دیدگاه کانت در باب خودمختاری انسان را در ذیل چند بند مطرح می‌کنیم:

۱. در این که لازمه اخلاقی بودن انسان اختیار است، شک و شبهه‌ای وجود ندارد. اختیار نیز از آن مقولاتی است که ما به طور بدیهی در وجود خود احساس می‌کنیم و نیازی به دلیل و استدلال ندارد.

کانت خودمختاری اراده انسان را معیار اخلاقی بودن می‌داند. اگر منظور او این است که لازمه اخلاقی بودن، اختیار و آزادی و خودمختاری انسان است، اشکال ندارد، اما خودمختاری انسان، مستلزم آن نیست که باید حتماً به تکلیف اخلاقی عمل کند. اگر همان‌گونه که کانت می‌گوید افرادی که اخلاق دیگرآیین را برمی‌گزینند، آنها هم آزاد و خودمختار هستند، در آن صورت خودمختاری هم‌سان با اخلاقی بودن نیست. به تعبیری، خودمختاری محتوای اخلاق را ارائه نمی‌دهد. انسان خودمختار و آزاد توانایی انتخاب هر دو راه اخلاقی و غیراخلاقی را دارد. اگر راه خوب و پیروی از تکالیف را برگزید، اخلاقی می‌شود، ولی اگر راه بد و یا راهی را که از سر تکالیف اخلاقی نباشد انتخاب کرد، هرچند آزاد و مختار است غیراخلاقی عمل کرده است. بنابراین این که کانت خودمختاری را هم‌سان با اخلاقی بودن می‌داند، صحیح نیست.

۲. اشکال دیگر کانت آن است که تصور کرده اخلاق دینی یا اخلاق الهی، با خودمختاری و در نتیجه اخلاقی بودن انسان منافات دارد. او خدا را موجودی بیگانه از آدمی تصور کرده که با قدرت مطلقه خود، انسان‌ها را با امید دادن به ثواب و ترساندن از عقاب اخروی مجبور می‌کند که از اوامر گزافی وی تبعیت کنند. بنابراین در صورت اطاعت از فرامین او، ارزش اخلاقی اعمال از بین می‌رود. در پاسخ این اشکال، می‌توان گفت که اوامر خدا گزافی نیست و اطاعت از اوامر خدا، ارزش اخلاقی اعمال را از بین نمی‌برد و نه تنها ثواب و عقاب اخروی به نیت اخلاقی روح می‌بخشد، بلکه با خودمختاری اخلاقی نیز مغایر نیست.

کانت عقیده دارد که خدا برترین خیر است و برترین خیر، خیری است که سعادت و فضیلت را به طور اکمل داراست. هم‌چنین خدا، موجود عقلانی نامتناهی است که علم و قدرت نامتناهی دارد. اگر اوامر عقلی ما که موجودات عقلانی متناهی هستیم واجب‌الاتباع است، در مورد خدا نیز که موجود عقلانی نامتناهی است و در او علم و قدرت نامتناهی و فضیلت تام وجود دارد، صحیح نیست که بگوییم اوامر او گزافی است، بلکه اوامر او از عقل نامتناهی برخاسته و در نتیجه واجب‌الاتباع است. چون عقل ما حکم می‌کند که تبعیت از اوامر خدای نامتناهی، خوب است. در نتیجه تبعیت از اخلاق دینی، چون از عقل ما برخاسته، منافاتی با خودمختاری ما ندارد. هم‌چنین کانت، اخلاق دینی را اخلاقی می‌داند که انگیزه عمل به فرامین خدا، امید به بهشت و ترس از جهنم است و امید و ترس ارزش اخلاقی اعمال را از بین می‌برند، به تعبیری دیگر، اخلاقی که انگیزه اعمال او امید به پاداش و ترس از عقاب باشد، جزء اخلاق دگرآیینی قرار می‌گیرد که کانت آنها را اخلاقی نمی‌داند.

در پاسخ این اشکال می‌توان گفت که اولاً انگیزه بسیاری از کسانی که اوامر خدا را اطاعت می‌کنند، امید و ترس نیست، بلکه به این جهت است که چون اوامر خدا، اوامر موجود عاقل نامتناهی است که علم و قدرت نامتناهی دارد و فضیلت در او تام است. بنابراین اوامر چنین موجودی گزافی نیست، باید اطاعت شود. نیز امید و ترس هنگامی منافات با اخلاق دارد که از عقل ما برخاسته باشد. اگر عقل ما ثواب و عقاب اخروی را برای تقویت انگیزه اخلاقی، همانند اعتقاد به وجود خدا مفید بداند، چون این حکم از عقل خود ما برخاسته، منافاتی با خودمختاری ندارد.

نتیجه

از مطالبی که مطرح شد می‌توان چنین نتیجه گرفت:

۱. اثبات آزادی و خودمختاری انسان در حوزه عقل نظری ممکن نیست، بلکه باید در حوزه عقل عملی آن را اثبات نمود.
۲. آزادی و خودمختاری انسان را می‌توان به عنوان اصل موضوع عقل عملی و یا قانون اخلاقی فرض نمود.

۳. آزادی صفت اراده است، به این معنا که اراده خود یک نوع علیت است، البته علیتی که با علیت طبیعی کاملاً متفاوت است، یعنی این که اراده قدرت ایجاد آثار و اعمالی را دارد، ولی خود دیگر معلول چیز دیگری واقع نمی‌شود و هیچ عاملی خواست‌های او را متعیّن نمی‌کند. این عامل اعم از عامل خارجی یا داخلی است. بنابراین اراده هنگامی آزاد است که چیزی بیگانه از او، او را ضرورت ندهد یا تأثیر عوامل خارجی به گونه‌ای نباشد که فاعل، کنترل و سلطه‌ای بر فعل نداشته باشد.

۴. هر علتی اصولاً تحت قانونی است و از آن جا که اراده را می‌توان به عنوان یک علیت در نظر گرفت، باید قانونی بر آن حاکم باشد. و چون علیت اراده، متفاوت از علیت طبیعی است، قانون آن علیت نیز باید متفاوت از قانون طبیعی باشد. قانون حاکم بر علیت طبیعی، خودمختارانه نیست و به تعبیری دگرآیینی است. اما قانون حاکم بر اراده آزاد، باید خودتحمیلی یا خودمختارانه باشد، یعنی اراده هنگامی آزاد تصور می‌شود که قانون حاکم بر خود را خود وضع نماید.

۵. غایت فی نفسه بودن انسان، مستلزم آن است که انسان خود واضع قوانین خود باشد.

۶. اراده‌ای که از سر تکلیف عمل می‌کند، باید خودمختار باشد، زیرا اعمالی که از سر تکلیف نیست، محرک آنها میل خاصی است و یا عامل خارج از اراده آن را به حرکت وامی‌دارد.

۷. این که کانت اراده آزاد را هم‌سان با اراده تحت قانون اخلاقی می‌داند، به این معنا نیست که اراده نیک تنها آزاد است و مردمی که غیر اخلاقی عمل می‌کنند، آزاد نیستند. کانت عقیده دارد که همه موجودات عاقل از آن حیث که امر مطلق را الزامی بر اعمالشان اذعان می‌کنند آزادند، هرچند که مخالف این الزام عمل می‌کنند، زیرا آنها اذعان به خطای خود می‌کنند، اما کسانی که امر مطلق را نقض می‌کنند و اذعان بر خطای خود نمی‌کنند، چنین افرادی نمی‌توانند خود را عقلانی بینگارند.

۸. کانت به خطا اخلاق دینی را اخلاق دگرآیینی می‌داند که با خودمختاری انسان سازگاری ندارد، زیرا کسانی که از اخلاق دینی تبعیت می‌نمایند از سر اختیار و آزادی خود چنین گزینشی کرده‌اند، چون به نظر آنها و هم‌چنین کانت، به حکم عقل، تبعیت از خدایی که عقل و نیز علم و قدرت نامتناهی دارد، پسندیده است. اگر کانت قبول دارد که تبعیت از احکام

عقل متناهی انسان، معقول و پسندیده است، به طریق اولویت، تبعیت از احکام عقل نامتناهی، پسندیده‌تر است. اگر تبعیت از عقل متناهی انسان، از سر اختیار و آزادی است، چرا تبعیت از احکام عقل نامتناهی، از سر اختیار و آزادی نباشد؟!

فهرست منابع

- Kant, Immanuel, **Critique of Practical Reason**, tr: Beck, L.w. Newyork, the Library of Liberal Arts, 1956.
- _____, **Groundwork of Metaphysic of morals**, tr: Paton, H.J, PP, 55-123, in: The moral law, London, Hutchinson University Library, 1972.
- _____, **Religion within the limits of Reason Alone**, tr: with on Introduction and Notes by Greene, T.M, Hudson, H.H. Newyork, Harper torch books/ the cloister library, 1960.
- _____, **The Critique of Pure Reason**, tr: Abbott, T.K, PP, 1-250, in: Great Book of the western word. Eds, Hatchins, R.M, Chicago, ... Encyclopedia Britannica INC, V42, 1952.
- Liddel, B.E.A, **Kant on the Foundation of Morality**, (A Modern Version of the Grandlegung), Bloomington and London, Indian University Press, 1970.
- Paton, H.J, **the Categorical Imperative**, London, Hutchinson's University Library, 1953.